



تحولات درونی نظام بین الملل و رفتار سیاست خارجی دولتها

دکتر سیدمحمد طباطبایی^۱

دکتر حدیث آسمانی^۲

^۱ دانشیار و عضو هیئت علمی گروه روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی tabasm234@yahoo.fr

^۲ دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی hadithasemani@yahoo.com

چکیده

از سیاست خارجی به عنوان بیرونی ترین بخش دولت یاد می شود که ضمن معرفی سیاست های کلان کشور به سایر کنشگران، کلیه اهداف سیاسی و منافع ملی را در سطح بین الملل مورد پیگیری قرار می دهد. به طور کلی، مجموعه گسترده ای از عوامل داخلی و محیطی به اصول و مبانی سیاست خارجی شکل می دهند. ویژگی های فیزیکی و ساختارهای درونی دولت و جامعه بخش مهمی از عوامل داخلی را در بر می گیرند و نظام بین الملل، ساختار و تحولات آن جزء عوامل محیطی هستند. در این مقاله به بررسی عوامل محیطی و نحوه تاثیرگذاری آنها بر سیاست خارجی پرداخته می شود. پرسش اصلی آن است که «تحولات درونی نظام بین الملل چه تاثیری بر رفتار سیاست خارجی دولت ها دارد؟». بررسی های به عمل آمده نشان می دهد که «دولت ها متناسب با تحولات درونی نظام بین الملل از آغاز پیدایش تا فروپاشی آن، سه رفتار مشخص را از خود بروز می دهند که عبارتند از خود-گسترشی، خود-حفاظتی و خود-خویشترن داری». بررسی این رفتارها بر اساس مراحل مختلف نظام بین الملل هدف اصلی این مقاله است.

• واژگان کلیدی

رفتار سیاست خارجی، تحولات نظام بین الملل، عوامل محیطی.

۱- مقدمه

پژوهش در مورد دولت‌ها و رفتار آنها به عنوان ممتازترین بازیگران روابط بین‌الملل و سازندگان اصلی نظام بین‌الملل همواره از موضوعات مرکزی مطالعات سیاسی و روابط بین‌الملل بوده است. مجموعه تاثیرات و تاثرات متقابلی که این واحدهای سیاسی بر روی محیط پیرامون خود می‌گذارند و از عوامل بیرونی و سایر کنشگران می‌پذیرند از جمله مباحث مهم و کلیدی حوزه‌های پژوهشی مربوط به سیاست خارجی است. در واقع، کوتاه‌ترین تعریف سیاست خارجی پاسخی از سوی دولت به محیط پیرامونی خود می‌باشد، محیطی که پیوسته در حال تغییر و تحول است. در همین رابطه جیمز روزنا از فرآیند دائمی انطباق^۱ سخن می‌گوید، و اینکه بازیگران دولتی می‌بایست پیوسته سیاست خارجی خود را با تحولات محیط پیرامونی منطبق سازند. بطور کلی، عوامل تاثیرگذار بر سیاست خارجی در دو گروه عوامل داخلی و بیرونی (یا محیطی) دسته‌بندی می‌شوند. گروه اول که به آن عوامل دولتی نیز گفته می‌شود شامل کلیه مولفه‌هایی است که به دولت و محیط داخلی آن باز می‌گردد. در این رابطه مباحثی همچون ساختارهای اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، انسانی، عوامل وابسته به نقش، جغرافیا، جمعیت و غیره دخیل هستند. تاثیر این گروه از عوامل از دولتی به دولت دیگر متفاوت بوده و در اختیار دولت‌ها است. در مقابل عوامل محیطی به کلیه عواملی اطلاق می‌شود که خارج از حیطه دولت‌ها بوده و به محیط پیرامون آنها مربوط است. محیط پیرامون دولت‌ها در واقع نظامی متشکل از دولت‌ها و سایر کنشگران است که به نظام بین‌الملل شناخته می‌شود. بنابراین، همه عوامل تاثیرگذار بر نظام بین‌الملل اعم از مولفه‌های سازنده، متحول‌کننده و یا حتی نابودکننده یک نظام، به‌طورمستقیم بر روی رفتار سیاست خارجی دولت‌ها اثرگذارند و چون این تاثیرات از خارج مرزها بر روی سیاست خارجی وارد می‌شود موسوم به عوامل بیرونی یا محیطی هستند.

مقاله پیش‌رو بر آن است تا به بررسی نقش عوامل تاثیرگذار بیرونی ازجمله نظام بین‌الملل و تحولات آن بر روی سیاست خارجی دولت‌ها بپردازد. بنابراین سوال اصلی پژوهش آن است که «دولت‌ها در قالب سیاست خارجی خود چه رفتارهای قابل تشخیصی نسبت به تحولات نظام بین‌الملل از خود بروز می‌دهند؟» با توجه به اینکه نظام بین‌الملل در دوران‌های مختلف گذار،

¹ Perpetual process of Adaption

شکل‌گیری، تثبیت، بلوغ، افول و فروپاشی فرصت‌ها و محدودیت‌هایی را برای کنش متقابل بازیگران دولتی ایجاد می‌نماید، فرضیه آن است که «دولت‌ها به طور کلی سه دسته رفتار مشخص را در قبال تحولات نظام بین‌الملل از خود بروز می‌دهند که عبارتند از: خود-گسترشی^۱، خود-حفاظتی^۲ و خود-خویش‌داری^۳». به عبارت دیگر رفتار دولت‌ها در هر مرحله واکنشی است نسبت به تحولات رخ داده در نظام بین‌الملل.

۲- چارچوب نظری

نواقع‌گرایی یا واقع‌گرایی ساختاری نظریه‌ای رئالیستی است که به اصول و مفروضه‌های محوری واقع‌گرایی کلاسیک مانند کشورمحوری، قدرت‌محوری، موازنه قوا، یکپارچگی و عقلانیت کشورها و در نهایت وضع طبیعی بین‌المللی وفادار است. اما، برخلاف واقع‌گرایی که دیدگاهی در سطح خرد است، نواقع‌گرایی نظریه‌ای در سطح تحلیل کلان یا تصویر سوم است که رویکردی برون به درون به نتایج بین‌المللی و سیاست خارجی دارد. به عبارت دیگر، نواقع‌گرایی، نظریه‌ای نظام‌مند است که مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده سیاست بین‌الملل و به تبع آن رفتار دولت‌ها در عرصه بین‌المللی را نظام بین‌الملل و ویژگی‌های آن به ویژه ساختار آنارشیک آن می‌داند.

پرسش کلیدی و اساسی واقع‌گرایی ساختاری این است که چرا کشورهای مختلف با ساختارهای سیاسی متفاوت، وضعیت و موقعیت‌های جغرافیایی گوناگون و اختلافات ایدئولوژیک، در سیاست خارجی رفتارهای مشابهی را از خود بروز می‌دهند؟ هواداران این نظریه معتقدند که جواب این سؤال را می‌توان در ماهیت آنارشیک نظام بین‌الملل و محدودیت‌هایی یافت که این نظام برای کشورهای مختلف ایجاد می‌کند. نواقع‌گرایان معتقدند که نظام بین‌الملل آنارشیک است. این آنارشی البته به معنای بی‌نظمی و هرج و مرج بین‌المللی و عدم رفتارهای الگومند نیست، بلکه منظور از آنارشی، نوعی اصل نظام‌بخش و تنظیم‌کننده است که توضیح می‌دهد نظام بین‌الملل از واحدهای سیاسی مستقلی تشکیل شده است که فاقد یک اقتدار مرکزی حاکم بر آنهاست. به عبارت دیگر، حاکمیت ذاتی کشورهاست و هیچ مرجع حاکم بالاتری وجود ندارد. پس بی‌نظمی یا آنارشی یعنی فقدان حکومت مرکزی در نظام بین‌الملل. به طور کلی، آنارشی، سه رهاورد در رفتار دولت‌ها در روابط بین‌الملل و سیاست خارجی دارد. اولاً،

¹ Self-Extension

² Self-Preservation

³ Self-Abnegation

دولت‌ها نسبت به یکدیگر بی‌اعتماد بوده و سوءظن دارند. آنها همواره از خطر بروز جنگ نگران هستند. علاوه بر این، در یک نظام بین‌الملل که هیچ مرجع قانونی وجود ندارد که یک کشور تهدید شده برای کمک گرفتن به آن مراجعه کند کشورها انگیزه بیشتری برای سوءظن می‌یابند. ثانیاً، مهم‌ترین هدف دولت‌ها در نظام بین‌الملل، تضمین بقا و ادامه حیات است. به علت اینکه سایر کشورها تهدیدات بالقوه‌ای هستند و هیچ اقتدار برتری وجود ندارد که کشورهای مورد تجاوز را نجات دهد، پس دولت‌ها نمی‌توانند برای تأمین امنیت خود به دیگران متکی باشند. به کلام دیگر، چون نظام بین‌الملل خودیار است، هر یک از کشورها باید به تنهایی امنیت خود را تأمین کند و اتحادها و پیمان‌های نظامی پدیده‌هایی زودگذر و متغیر هستند. ثالثاً، دولت‌ها در نظام بین‌الملل تلاش می‌کنند قدرت نسبی خود را به حداکثر برسانند. دلیل این رفتار و اقدام نیز بسیار ساده است. چون هرچه قدرت و مزیت نظامی یک کشور بر دیگران بیشتر باشد، ضربه امنیتی آن نیز بیشتر و بالاتر خواهد بود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۱۳۴ الی ۳۶). نوواقع‌گرایی، با انتخاب سطح تحلیل کلان، نظام بین‌الملل را به عنوان یک کل یکپارچه و مجزا از واحدهای تشکیل دهنده در نظر می‌گیرد که پس از شکل‌گیری، می‌تواند آثار مختلفی را بر روی رفتار و اقدامات دولت‌ها مترتب سازد. به همین دلیل است که نظریه پردازان نوواقع‌گرایی نظیر والتز، رفتار سیاست خارجی دولت‌ها را مشابه یکدیگر می‌پندارند، چرا که همگی آنها در یک محیط یکپارچه با ویژگی‌هایی که بیان شد، به سر می‌برند. بنابراین ویژگی‌ها، تحولات و ساختار کلی نظام بین‌الملل به گونه‌ای بر روی رفتار دولت‌ها اثرگذارند. در این بین با آنکه تحولات درونی نظام بین‌الملل به عنوان روندی در نظر گرفته می‌شود که طی آن یک سیستم شکل می‌گیرد و در نهایت از بین می‌رود، اما همین تحولات از حیث اینکه در هر مرحله از گذار، پیدایش، بلوغ و زوال بر روی تصمیمات و رفتار واحدهای سیاسی چه تاثیری ایجاد می‌کنند حائز اهمیت بسیار هستند. در این مقاله سعی شده است تا هر یک از مراحل این تحولات بررسی و تاثیرات آنها بر روی رفتار سیاست خارجی دولت‌ها مورد بررسی قرار گیرد.

۳- عوامل محیطی و سیاست خارجی

برای درک درست و همه جانبه از سیاست خارجی توجه به عوامل تاثیرگذار بر رفتار دولت‌ها گامی ابتدایی و اصولی محسوب می‌شود. در عین حال با توجه به طیف گسترده مسائل خرد و کلان تاثیرگذار، بناست تا تنها به بررسی عوامل محیطی در این پژوهش پرداخته شود.

اهمیت و تاثیرگذاری متغیرهای محیطی یا بین‌المللی به اندازه‌ای است که نظریه‌های ساختارگرا، آن را تنها منبع تعیین‌کننده سیاست خارجی می‌دانند؛ اما صرف نظر از مجادلات نظری موجود در زمینه تحلیل سیاست خارجی، بی‌تردید باید محیط خارجی یا نظام بین‌الملل را یکی از مهمترین منابع تعیین‌کننده سیاست خارجی محسوب کرد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۳۷).

بطور کلی، عوامل تاثیرگذار محیطی به چهار دسته تقسیم می‌شوند: ۱- نظام بین‌الملل ۲- تحولات داخلی نظام بین‌الملل ۳- زیرسیستم منطقه‌ای و ۴- رفتار بازیگران بین‌المللی. هریک از این عوامل دارای مشخصه‌ها و عناصری هستند که عموماً بطور مستقیم بر رفتار دولت‌ها و نوع و شکل بازی آنها در عرصه بین‌المللی تاثیرگذارند (Brailard & Djalili: 65). به عبارت دیگر تمامی تحولات و فرآیندهای منتهی به ایجاد یک نظام بین‌المللی، از خود نظام به عنوان یک کلیت مستقل با ساختار و هنجار مختص آن گرفته تا تمامی زیرسیستم‌ها و بازیگران سازنده نظام -اعم از دولتی و غیردولتی- به نحوی بر روی تعاملات و جهت‌گیری‌های داخلی و خارجی دولت‌ها اثرگذارند. دامنه این تاثیرات تنها به مراحل آغازین تشکیل و تثبیت نظام منتهی نمی‌شود بلکه حتی مراحل افول و زوال سیستم بین‌الملل نیز اتخاذ نوع خاصی از راهبردها و سیاست‌ها را از سوی دولت‌ها می‌طلبد که در ادامه به بررسی هریک از این عوامل پرداخته می‌شود.

نظام بین‌الملل: نظام بین‌الملل عبارت از مجموعه‌ای از کنشگران که در حال تعامل بوده، کلیتی را تشکیل داده و سازمانی را از خود آشکار می‌سازند (Brailard & Djalili: 75). در تعریفی دیگر نظام بین‌الملل مجموعه‌ای از کنشگران با رعایت یک سری الزامات داخلی (بافت) و اجبارات بیرونی (محیط) بوده که نمادی از پیکربندی قدرت (ساختار) را در قالب شبکه‌ای از تعاملات (فرآیند) ارائه می‌دهند (Roche, 1994: 13). تمام واحدهای سیاسی در چارچوب جامعه‌ای که به نظام دولت‌ها موسوم است ایفای نقش می‌کنند. البته بعضی از دولت‌های قوی قادرند قواعد بازی را به سود خود تغییر دهند. جریان این بازی لزوماً با آرامش همراه نیست (قوام، ۱۳۸۸: ۱۰۱) و در سایه رقابت دائمی دولت‌ها بر سر قدرت به شکل بروز ائتلاف‌ها و اختلاف‌ها، پیوسته در حال دگرگونی است. همین دگرگونی سبب شده تا نظام بین‌الملل نیز در طول تاریخ همیشه دچار تحول و تغییر بوده و اشکال مختلفی را به خود ببیند. نظام بین‌الملل متشکل از دو بعد اساسی ساختار و هنجار می‌باشد که این دو امر به عنوان سنگ بنای سیستم جهانی اگر دچار تحول شوند، نظام بین‌الملل نیز دگرگون خواهد شد. قبل از آغاز جنگ جهانی اول و دوم نظم حاکم بر روابط بین‌الملل به صورت چندقطبی بود؛ ساختار قدرت به نحوی

چیده شده بود که چند کشور صاحبان قدرت اصلی در نظام بین‌الملل بودند و هنجار خاصی متکی بر نظام دودمانی حاکم بود. با شروع جنگ‌های جهانی، تضعیف توانایی برخی از قدرت‌ها و تغییر در هنجارهای حاکم در روابط بین‌دول، نظام به سمت ساختار دوقطبی حرکت نمود. در این دوران هنجار سوسیالیستی شوروی و سرمایه‌داری آمریکا با یکدیگر در تقابل بودند و تضاد ایدئولوژیک در کنار برتری دو ابر قدرت بر سایر بازیگران موجب ایجاد نظام دوقطبی شد. لیکن با فروپاشی شوروی، نظام در وضعیت انتقالی قرار گرفت، دورانی که قدرت نظام‌بخش تثبیت شده‌ای بر آن حاکم نیست و بازیگران درصدد افزایش قدرت خود هستند. با فروپاشی نظام دوقطبی در ۱۹۹۱، آنچه دچار تحول شد تنها بعد هنجاری سیستم دوقطبی بود و بعد ساختاری آن با وجود آسیب‌دیدگی به دلیل اتکال مسکو بر توان قدرت بازدارندگی اتمی و در نتیجه بقای توازن هسته‌ای میان دو بازیگر سیستم‌ساز روسیه و آمریکا همچنان برقرار است (طباطبایی و بهرامی، ۱۳۹۷: ۴۱-۴۲). به‌طور کلی هنگامی که از نظام بین‌الملل صحبت می‌شود، باید چهار خصوصیت ساختاری را مورد توجه قرار داد که قواعد بازی بر اساس آن‌ها تعیین شده و دولت‌ها سیاست خارجی خود را بر مبنای آن شکل می‌دهند.

۱. پیکربندی بیرونی موازنه قوا: اولین مشخصه ساختاری، تعیین شکل بیرونی (نمای بیرونی) موازنه قوا است. موازنه قوا سیستمی از اتحاد قدرت‌ها می‌باشد که در آن صلح و امنیت ممکن است از طریق برابری نسبی قدرت میان بلوک‌های رقیب برقرار گردد. کشورهای دخیل در موازنه قوا به اتحاد با کشورهای دوست متوسل می‌شوند تا ضمن حفاظت از خود، موقعیت قدرت بهتری در مقایسه با دیگران به دست آورند. موازنه قوا فرآیندی است که در چارچوب سیستم آنارشیک صورت می‌پذیرد و تأکید آن بر این است که نحوه تشکیل و دینامیک سیستم بین‌المللی از عوامل موثر و تعیین کننده در نتایج حاصله از سیاست خارجی کشور است (میرفخرایی، ۱۳۶۶: ۴۸۱-۴۸۲). نظریه موازنه قوا به لحاظ مفهومی بر مبنای دو گزاره بنیادین قوام گرفته است: ۱) تمرکز قدرت در هر بازیگر اساساً کاهش ضریب امنیتی دیگر بازیگران را موجب خواهد شد و ۲) در یک نظم آنارشیک بین‌المللی، دولت‌ها برای بقا و افزایش امنیت خود مجبور به مقابله با تمرکز قدرت در نظام بین‌الملل هستند. زمانی که یک قدرت بزرگ نشانه‌هایی از تلاش برای تسلط بر نظام بین‌الملل از خود بروز می‌دهد، دیگر قدرت‌های بزرگ با یکدیگر متحد می‌شوند تا از این طریق ضمن مقابله با تمایلات هژمونیک در سیستم، بقا و استقلال خود را نیز حفظ کنند. تمامی بازیگران حاضر در سیستم از انباشت قدرت بسیار نگران

می‌شوند و تلاش می‌کنند هرگونه تغییر در سطح سیستم را رصد کرده و آمادگی خود را برای پاسخ‌گویی افزایش دهند (Little, 2007: ch.1؛ نقل در غلامعلی چگنی‌زاده، ۱۳۹۲: ۲۳۱).

موازنه قوا در شکل کلاسیک آن که بر اساس ساختار سنتی قدرت است، توازنی بسیار محدود و تنها مبتنی بر توان نظامی می‌باشد، اما در شکل جدید شاهد تکرر موازنه قوا به شکل نامحدود و نامتقارن هستیم. در این شکل روسیه از لحاظ نظامی، چین از لحاظ اقتصادی و اروپا از لحاظ فرهنگی با آمریکا به موازنه‌سازی می‌پردازند. پس می‌توان گفت که در عمل موازنه قوا به مانند گذشته در قطب‌های مرکزی قدرت شکل نمی‌گیرد، اشکال متفاوتی از توازن قوا وجود دارد و نمای بیرونی نظام موازنه قوا، متکثر است. در واقع یکی از ویژگی‌های دوران گذار فعلی، تکرر در توازن قوا است و سیاست خارجی دولت‌ها نیز می‌بایست بر اساس آن تطبیق داده شود.

۲. پیکربندی بیرونی قدرت: مفهوم سلسله مراتب در اینجا نه مانند آنچه که در نظام داخلی دولت‌ها مشاهده می‌شود بلکه مراد سلسله مراتب قدرت است. آنچه هم‌اکنون در نظام بین‌الملل حاکم است الگوی خاصی از نظم به شکل فقدان «حکومت مرکزی» است که در آن خبری از سلسله مراتب بوروکراتیک و تقسیم‌بندی وظایف و نهادها نیست با این حال می‌توان اشکال متفاوتی از سلسله مراتب قدرت را در میان دولت‌ها مشاهده کرد. بنابراین، منظور از سلسله مراتب صرفاً معنای کلاسیک آن نیست، بلکه اشکال مختلفی از آن نظیر سلسله مراتب اقتصادی، سلسله مراتب فرهنگی، سلسله مراتب پرستیژی و غیره مدنظر است. برای مثال آمریکا، چین، روسیه در سلسله مراتب قدرت نظامی جایگاه بالاتری نسبت به سایر قدرت‌ها نظیر هند، ژاپن، انگلیس یا فرانسه دارند. نوع دیگر سلسله مراتب با درجه اهمیت نهادهای بین‌المللی در بین کشورها و میزان اثرگذاری آنها در ارتباط است. عضویت در برخی نهادهای بین‌المللی تأثیرگذار همانند شورای امنیت سازمان ملل می‌تواند جایگاه دولت‌ها را در برهه‌هایی خاص از اهمیت بیشتری نزد سایر دولت‌ها برخوردار نماید. به عنوان مثال وقتی کشوری نه چندان قدرتمند و با اهمیت در نظام بین‌الملل برای دوره‌ای مشخص به عضویت موقت شورای امنیت در می‌آید به سبب داشتن حق رای در این نهاد بسیار مهم، تعامل با آن برای سایر کشورها حائز اهمیتی دوچندان می‌شود و به این ترتیب جایگاه بالاتری از نظر سلسله مراتب به آن اختصاص می‌یابد.

۳. میزان همگنی یا ناهمگنی (تجانس یا عدم تجانس): میزان همگنی و ناهمگنی در هر دوره به میزان شباهت و نزدیکی ساخت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشورهای بزرگتر نظام

بین الملل بستگی دارد. ناهمگنی به تضاد در اهداف و بی‌ثباتی می‌انجامد (حسینی اسفیدواجانی، ۱۳۸۵: ۱۱۳). از این رو هرچه نظام بین الملل همگن‌تر باشد، ثبات بیشتر، خشونت کمتر و طول عمر آن نیز بیشتر می‌شود و به عکس هرچه نظام ناهمگن‌تر باشد طول عمر آن کاهش می‌یابد. بررسی دوره‌های مختلف نظام بین الملل نشان می‌دهد که میزان همگنی از درجات قوت و ضعف برخوردار بوده است. برای مثال در نظام چندقطبی کنسرت اروپا درجه همگنی در مقایسه با نظام دوقطبی جنگ سرد به مراتب بیشتر بوده است چراکه با وجود تعارضات جدی در منافع ملی، دارای ساختارهای سیاسی (پادشاهی)، اقتصادی (صنعتی) و مذهبی مشابهی بوده‌اند. کنسرت اروپا در عین تحمل جنگ‌های متعدد، از قرن ۱۷ (معاهده وستفالی) تا جنگ جهانی دوم - چیزی حدود سه قرن - به طول انجامید در حالیکه نظام دوقطبی به دلیل درجه همگنی بسیار پایین فقط ۵۰ سال دوام داشت. وجود دو بازیگر اصلی که دارای ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کاملاً متضاد - یکی کمونیستی و دیگری سرمایه‌داری - بودند، میزان تجانس در این نظام را به پایین‌ترین حد ممکن رسانده بود و در نهایت به فروپاشی و حذف یکی از طرف‌ها منجر شد. اما در نظام چندقطبی کنسرت اروپا، قدرت‌ها به دنبال حذف یکدیگر نبودند. به عنوان مثال پس از اقدامات ناپلئون و برگزاری کنگره وین ۱۸۱۵، قدرت‌های پیروز اروپایی درصدد حذف و انزوای فرانسه برنیامدند و بر اساس قرارداد ۱۸۱۸ اکس لاشاپل و به منظور حفظ فرانسه در نظام موازنه قوای اروپا، نیروهای اتحاد چهارگانه بر خروج از فرانسه (تحت اشغال) توافق کردند. نکته مهم دیگر، حضور مجدد فرانسه در گردهمایی‌های اروپایی از جمله کنفرانس اکس لاشاپل بود که به موجب آن این کشور جایگاه خود را در کنسرت اروپا بازیافت (نقیب زاده، ۱۳۸۸: ۶۴-۶۶).

۴. عرف‌های متعارف (قواعد آمره): عرف قاعده‌ای است که پیدایش آن تابع روند خاصی است و در شیوه پیدایش با انعقاد قراردادها که تشریفات معینی را طی می‌کنند متفاوت است (هنجی، ۱۳۷۱: ۲۲۸). اصولاً در هر نظامی این گونه قواعد به صورت اصولی نانوشته و در عین حال مورد قبول طیف وسیعی از افراد و دولت‌ها است که آنها را ناگزیر می‌سازد به منظور موفقیت در اهداف و منافع ملی، سیاست خارجی خود را با این قواعد انطباق دهند. به عنوان مثال در اواخر قرن بیستم به دلیل اثرات مخرب جنگ‌های جهانی و جنگ سرد، فروپاشی شوروی و همچنین ایجاد دولت‌های جدید عمده‌ترین قواعد عرفی در نظام بین الملل مباحث حقوق بشری، دموکراسی‌سازی و صلح جهانی بوده است. با آغاز قرن بیست و یکم جهان با

مسائل پیچیده تر و خطرناک تری مواجه شده که بقا و امنیت ملت ها را مورد تهدید قرار می دهند. آلودگی های زیست محیطی و افزایش گازهای گلخانه ای دغدغه محیط زیست را در کانون توجه نهادهای بین المللی قرار داده است. همچنین حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و ایجاد گروه های مختلف تکفیری از جمله القاعده و داعش در افغانستان، عراق و سوریه که منجر به کشته شدن غیرنظامیان بسیار زیادی گشته اند، مبحث مقابله با تروریسم را وارد ادبیات قواعد آمره نظام بین الملل نمود که به اصلی ترین و در عین حال جدی ترین مقوله حال حاضر دنیا بدل شده است. بطوری که اگرچه دولت ها ممکن است تعاریف متفاوت و بعضا متضادی از تروریسم و تروریست ارائه دهند اما مقابله با آن غایت مشترک همه آنهاست.

زیرسیستم منطقه ای^۱: کشورها علاوه بر قرارگیری در نظام بین الملل، هریک در مناطقی واقعند که تحولات آن بر روی سیاست خارجی آنها تاثیرگذار است. منطقه اشاره به مجموعه ای از کشورها دارد که به وسیله جغرافیا در یک یا چند ویژگی مشترکند، مثل سطحی از توسعه، فرهنگ یا نهادهای سیاسی. در تعریف دیگر منطقه مجموعه ای از کشورهایی است که خودشان را به عنوان منطقه ای با وابستگی متقابل سیاسی تصور می کنند (حاجی یوسفی و محمدیان، ۱۳۹۰: ۳۷). به عنوان مثال تاثیر تحولات خاورمیانه، سوریه یا عراق بر سیاست خارجی ایران غیرقابل انکار است و طبیعی است اتفاقاتی که در حوزه جنوب شرق آسیا رخ می دهد بر رفتار سیاست خارجی ایران تاثیر چندانی نداشته باشد. به طور کلی ساختارهای مختلف نظام های منطقه ای که به آن زیرسیستم گفته می شود به صورت تابعی از نظام بین الملل و یا مستقل از آن محدودیت های رفتاری خاصی را بر رفتار بازیگران واقع در آن منطقه تحمیل می کند. میزان تاثیرگذاری سیستم های منطقه ای بستگی به میزان تعامل آنها با نظام بین الملل و نحوه توزیع قدرت در آنها دارد، از این رو دو زیرسیستم مختلف منطقه ای لزوما یکسان و یا همانند ساختار نظام بین الملل عمل نمی کنند. از سوی دیگر در شرایط دوران گذار یا ضعف نظام بین الملل زیرسیستم های منطقه ای می توانند از قدرت و استقلال عمل بیشتری برخوردار باشند.

رفتار سایر بازیگران: هر دولت عضوی از نظام بین المللی است که در آن بازیگران متعددی حضور دارند. از این رو کنش ها و رفتارهای سایر بازیگران بر سیاست خارجی یک دولت تاثیر می گذارد و متقابلا اقدامات آن نیز بر رفتار سایر بازیگران تاثیرگذار است. میزان تاثیرگذاری رفتارها و تحولات بازیگران در عمل بر سیاست خارجی دولت ها یکسان نیست و

¹ Regional subsystem

عواملی چون موقعیت جغرافیایی، همسایگان، میزان قدرت و جایگاه کشورها در نظام بین‌الملل، زیرسیستم منطقه‌ای و مانند آن سطح و میزان اثرگذاری بازیگران را کاهش می‌دهد. از دید نوواقع‌گرایانی مثل والتز نظام بین‌الملل همچنان اصلی‌ترین عامل شکل‌دهنده به رفتار بازیگران است. آنارشی به عنوان اصل نظم‌دهنده و توزیع توانمندی بازیگران مهمترین خاصه‌های ساختاری نظام محسوب می‌شوند که تغییر در هریک از آنها به‌طور مستقیم بر روی واحدها تاثیرگذارند. در واقع جبر سیستمی که ذاتی نظام بین‌الملل است بر روی همه کشورها به یک شکل تاثیر می‌گذارد و وجود تفاوت در رفتار دولت‌ها به میزان توانمندی آنها در عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، نظامی و غیره بستگی دارد که دامنه و رفتار آنها را محدود می‌کند. به همین دلیل است که از نظر والتز دولت‌ها در نظام بین‌الملل رفتار مشابهی از خود بروز می‌دهند. در مجموع می‌توان گفت که رفتار دولت‌ها در یک سطح واکنشی است به تغییرات ساختاری و در سطح دیگر واکنشی به تحولات فرآیندی نظام بین‌الملل می‌باشد.

تحولات داخلی نظام بین‌الملل: با آنکه نظام بین‌الملل متشکل از واحدهای سیاسی مختلفی اعم از دولت‌ها است اما بعد از شکل‌گیری، ساختاری منحصربه‌فرد را در برمی‌گیرد که تمامی واحدها باید این مسئله را در روند تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری خود مدنظر داشته باشند. این مکانیسم که به جبر سیستمی موسوم است اقتضائات و محدودیت‌هایی به نظام بین‌الملل تحمیل می‌کند که دولت‌ها برای داشتن یک سیاست خارجی موفق لاجرم باید استراتژی‌ها و اقدامات خود را با آن منطبق سازند. این بدان معنا است که با تغییر در محیط بین‌الملل، سیاست‌ها نیز تغییر می‌کند تا تأمین منافع با توجه به واقعیات جدید انجام پذیرد، واقعیاتی که متأثر از شرایط بین‌الملل هستند و در آن برتری دولت به عنوان سیاست‌گذار تا آینده قابل پیش بینی تداوم خواهد داشت.

نظام بین‌الملل علاوه بر مختصات ساختاری و هنجاری که مشخصه اصلی و معرف هر نظام است، مراحل مختلفی را از زمانی که شروع به پیدایش می‌کند تا هنگام مرگ و فروپاشی طی می‌کند که عبور از هریک از آنها تاثیر خاصی بر روی رفتار سیاست خارجی کشورها می‌گذارد. این مراحل که در کلیه نظام‌ها اعم از تک قطبی، دوقطبی و چندقطبی یکسان هستند، عبارتند از: ۱- دوران برزخ یا انتقالی ۲- دوران پیدایش یا شکل‌گیری ۳- دوران تثبیت یا نهادینگی ۴- دوران بلوغ یا تکامل ۵- دوران افول یا پیری و ۶- دوران اضمحلال یا مرگ. در هر کدام از این مراحل، قواعد حاکم متفاوت از مراحل دیگر است و کشورهایی در تدوین سیاست خارجی خود

موفق هستند که در ابتدا هر مرحله را تشخیص داده و سپس استراتژی مناسب را با توجه به قواعد حاکم بر آن مرحله تدوین نمایند (فرجی، ۱۳۹۲: ۸۹-۹۰).

دولت‌ها در واکنش به تحولات به وجود آمده درون نظام طیفی از رفتارهای گوناگون را از خود بروز می‌دهند. با بررسی و ارزیابی این رفتارها همانطور که والتز بیان می‌کند می‌توان مجموعه‌ای از شباهت‌ها و قرابت‌ها را مشاهده نمود که معمولاً میان همه دولت‌ها به خصوص قدرت‌های بزرگ مشترک هستند. از این جهت، صرف‌نظر از نوع دولت و مختصات درونی آن، به سبب واکنش و انطباق دائمی نسبت به تحولات نظام بین‌الملل، دولت‌ها رفتارهای مشخصی از خود نشان می‌دهند که به طور کلی در سه گروه «خود-گسترشی»، «خود-حفاظتی» و «خود-خویش‌داری» قابل دسته‌بندی هستند. اندرو ولفرز^۱ (۱۹۶۲) این رفتارها را به عنوان اهدافی که دولت‌ها در سیاست خارجی خود دنبال می‌کنند تعریف می‌نماید. به عقیده وی اهداف سیاست خارجی به سه دسته خودگسترشی ملی، خودحفاظتی ملی و خودخویش‌داری ملی تقسیم می‌شوند (مشیرزاده، ۱۳۹۲: ۸۹). از این منظر سیاست خود-گسترشی از سوی دولت‌ها و سیاست‌گذارانی که به دنبال به حداکثرسانی ارزش‌های خود هستند اتخاذ می‌شود. بنابراین در انتخاب‌های خود متغیرهای عالی و بزرگی را لحاظ می‌کنند مگر آنکه از سوی دیگر دولت‌ها یا یکسری محدودیت‌ها تحت فشار قرار بگیرند. خودگسترشی به معنای منفی یا زیان بار آن نیست، بلکه به معنای پوشش همه اهداف، سیاست‌ها و ارزش‌هایی است که به دنبالش بوده‌ایم یا به عبارت دیگر تغییر وضع موجود است. این اهداف ممکن است بسیار متنوع باشند و شامل افزایش قدرت، تسلط بر یک سرزمین، رهایی از کنترل خارجی و غیره می‌شود. خودحفاظتی را می‌توان مترادف حفظ وضع موجود دانست. این رویکرد در واقع حفاظت و دفاع از توزیع ارزش‌های موجود است. تفاسیر مختلفی از مفهوم خود-حفاظتی وجود دارد که از جمله می‌توان به استقلال ملی و حفظ تمامیت ارضی کشور اشاره کرد. رویکرد آخر خود-خویش‌داری است که به معنای شامل نمودن همه اهداف والاتر و برتر است. در حقیقت کشورها برای دستیابی به ارزش‌های متعالی ورای مرزهای ملی و در پیاده‌سازی آنها در عرصه جهانی ممکن است از پیگیری برخی منافع خودداری کنند، هرچند این به معنای قربانی کردن اهداف و منافع ملی به خصوص منافع حیاتی کشورها نیست. این سیاست هدف کسانی است که ارزش‌های بالاتری مثل همبستگی بین‌الملل، تثبیت حکومت قانون یا صلح را دنبال می‌کنند (بنگرید به Wolfers, 1962: 91 to 93).

¹ Andrew Wolfers

با همه این تفاسیر تعاریفی که از سه رویکرد مذکور در این مقاله معرفی می‌شود تا حدودی متفاوت از تعاریف ارائه شده از سوی ولفرز است. اصلی‌ترین وجه تمایز در آن است که این رفتارها به زعم نویسندگان کنشی هستند نه کنش‌مند. در حقیقت ساختار محدودساز نظام بین‌الملل و تحولاتی که در مراحل مختلف برای آن رخ می‌دهد دولت‌ها را به واکنشی مطابق با این تحولات و اتخاذ سیاست‌های مناسب وا می‌دارد. در حالیکه به نظر می‌رسد ولفرز دولت‌ها را در مرکز بروز این کنش‌ها قرار می‌دهد مقاله حاضر ساختار نظام بین‌الملل را عامل بروز این واکنش‌ها از سوی دولت‌ها می‌پندارد.

به این ترتیب، خود-گسترشی نوعی رفتار انبساطی است که به موجب آن دولت‌ها قادرند به کسب منافع حداکثری و بسط حوزه نفوذ و قدرت خود بپردازند. این نوع رفتار معمولاً هنگامی از سوی دولت‌ها اتخاذ می‌شود که نظام بین‌الملل هنوز تشکیل نشده و دوران گذار یا انتقال خود را سپری می‌کند. هرچند در مراحل ابتدایی پیدایش نظام نیز دولت‌ها همچنان فرصت دارند تا منافع بیشتری کسب نمایند. در چنین شرایطی ساختارها و هنجارها هنوز سامان پیدا نکرده‌اند و جایگاه قدرت‌ها در نظام مشخص نیست. بدین ترتیب دولت‌ها به خصوص قدرت‌های بزرگ تمام تلاش خود را با کار می‌بندند تا قبل از تشکیل سیستم جدید حداکثر میزان قدرت و نفوذ را کسب نمایند و علاوه بر جایگاه مطلوب در آرایش قدرت، بتوانند قواعد و هنجارهای موردنظر خود را به عنوان هنجارهای حاکم بر نظام بین‌الملل پیاده‌سازی کنند. خود-حفاظتی به رفتاری اطلاق می‌شود که دولت‌ها سعی دارند هر آنچه که از قدرت و منافع کسب نموده‌اند را حفظ نمایند. در چنین شرایطی آنها دیگر به دنبال کسب منافع بیشتر نیستند زیرا در این صورت با محدودیت‌هایی از سوی نظام بین‌الملل روبه‌رو می‌شوند. این رفتار معمولاً به دنبال شکل‌گیری ساختار و هنجار و تثبیت نظام اتخاذ می‌شود. بنابراین دولت‌ها سعی می‌کنند برحسب مقدرات و اکتسابات جایگاه خود را در نظام بین‌الملل مشخص نمایند. خود-خویش‌داری رفتاری است که دولت‌ها به خصوص بازیگران اصلی نظام بین‌الملل نسبت به برخی رفتارهای قدرت‌طلبانه از خود نشان می‌دهند و از برخی اقدامات یکدیگر جهت ثبات و حفظ توازن قدرت چشم‌پوشی می‌کنند. این رفتار مختص زمانی است که نظام بین‌الملل در مرحله بلوغ و تکامل قرار دارد، هنجارها و ساختارها به کمال رسیده‌اند و جبر سیستمی بر کل نظام حاکم است. در مجموع این سه رفتار، واکنش‌های پرتکرار و برجسته‌ای هستند که دولت‌ها صرف نظر اینکه نوع نظام چه باشد (تک‌قطبی، دوقطبی یا چندقطبی) در قبال

تحولات رخ داده از خود نشان می‌دهند. در ادامه به بررسی شرح مفصل‌تری از مراحل شش‌گانه پیدایش تا اضمحلال نظام بین‌الملل و رفتارهای مختلفی که دولت‌ها نسبت به این مراحل اختیار می‌کنند در قالب مطالعه نظام دوقطبی جنگ سرد پرداخته می‌شود.

برای بررسی دوران گذار نظام بین‌الملل قبل از پایان جنگ‌های جهانی لازم است تا مختصری به پیشینه تشکیل نظام بین‌الملل کلاسیک که با معاهدات وستفالی همزمان است پرداخته شود. این دوره از صلح وستفالی آغاز شده بود و تا انقلاب فرانسه، جنگ‌های ناپلئون و تشکیل کنگره وین ادامه داشت و بازیگران اصلی آن از میان دولت‌های اروپایی به ویژه فرانسه، روسیه و انگلستان بودند. قدرت‌های بزرگ بیشتر بر سر منافع سرزمینی بیرون از اروپا رقابت می‌کردند و در یک ترس همیشگی از یکدیگر به سر می‌بردند. همچنین ترس از انقلاب‌های اجتماعی در درون، از تمایل رهبران به برپایی جنگ میان ملت‌ها جلوگیری می‌کرد. کم‌توان بودن دولت‌ها به لحاظ در اختیار داشتن لوازم تکنولوژیک از ورود آنها به یک جنگ تمام عیار جلوگیری می‌نمود و دولت‌ها مجبور بودند برای افزایش شانس بقا و گرفتن سرزمین‌ها با یکدیگر ائتلاف کنند. رایج‌ترین الگو برای حفظ نظام در این دوره «موازنه قوا» بود تا از چیره شدن یک دولت بر کل اروپا جلوگیری کند. این اصطلاح برای نظام بین‌الملل در میانه سال‌های ۱۶۴۸ تا ۱۹۱۴ به کار می‌رود. یعنی دوره طولانی که نزدیک به سه سده را در بر می‌گرفت.

شاید بین سال‌های ۱۶۴۸ میلادی (صلح وستفالی) و ۱۷۸۹ میلادی (انقلاب فرانسه) را بتوان نخستین دوره طلایی توازن قدرت سنتی دانست. در این دوره، جنگ‌های مذهبی از اهمیت افتاد، سوداگری جای خود را به تجارت آزاد داد و نظام‌های مبتنی بر حاکمیت عمومی رفته رفته جانشین نظام‌های سلطنتی مطلقه شد. انقلاب فرانسه نظام سنتی موازنه قدرت را به شدت سست کرد. هدف ناپلئون بناپارت از لشگرکشی‌های توسعه‌طلبانه، ایجاد نظم‌ی تازه بر اساس الگوی فرانسه در سراسر جهان بود. این اقدامات برخلاف قواعد محوری نظام سنتی موازنه قدرت شمرده می‌شد. قدرت‌های اروپایی برای ستیز با ناپلئون و بازگرداندن تعادل به نظام به یکدیگر نزدیک شدند. پس از شکست ناپلئون کنگره وین در سال ۱۸۱۵ را تشکیل دادند و نظام موازنه قوا را برای بار دوم برقرار ساختند. این دوره نیز تا آغاز نخستین جنگ جهانی (۱۹۱۴) دوام آورد. از این نوع نظام موازنه قوا که متشکل از چندین قدرت برتر بود به نظام چندقطبی یاد می‌شود (حسینی اسفیدواجانی، ۱۳۸۵: ۱۱۶-۱۱۸).

آغاز جنگ جهانی اول بار دیگر نظام موازنه قوا را از حالت تعادل خارج کرد اما دیگر به نقطه تعادل قبل بازنگشت، زیرا این نقطه آغاز تحول و دگردیسی نظام بین‌الملل چندقطبی به نظم جدیدی بود که در پایان جنگ جهانی دوم پایه‌گذاری شد. با این حال ریشه‌های ورود به دوران گذار به مدت‌ها پیش از جنگ جهانی اول بر می‌گردد. در واقع بعد از موازنه دوم در سال ۱۸۱۵، دگرگونی‌های متعددی در نظام بین‌الملل به وقوع پیوست که مهمترین آنها انقلاب صنعتی دوم و پیشرفت‌های عمده در صنعت نظامی به ویژه توسعه نیروی دریایی بود. در این دوره دهه ۱۸۷۰ را می‌توان نقطه عطفی در نظام موازنه قوای سنتی دانست. بسیاری از تحولاتی که از مدت‌ها قبل آغاز شده بود در سال ۱۸۷۰ به سرانجام رسید. وحدت ایتالیا، وحدت آلمان و تحولات عظیم اجتماعی ۱۸۲۰ که در سال‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ به اوج بالندگی خود رسیده بود در دهه ۱۸۷۰ به مرحله‌ای از پختگی و بلوغ رسید. سیاست این دوره اروپا عمدتاً تحت تاثیر اقتدار بیسمارک و سپس تغییرات ناشی از سقوط وی قرار دارد. چنان که در نهایت اروپا را به دو اردوگاه متخاصم سیاسی نظامی تقسیم کرد. از دیگر مسائل مهم، پیشرفت‌های عمیق صنعتی و اقتصادی و افزایش سرعت ارتباطات میان دولت‌ها و ملتهاست که به برکت همین توسعه و تحول، روابط اروپا وارد مرحله تازه‌ای از استعمار و سلطه‌گری می‌شود و جدال قدرت‌های اروپایی به فراتر از مرزهای آن می‌رسد. همچنین بازیگران اصلی نظام بین‌الملل در این دوره تنها محدود به قدرت‌های اروپایی نیستند و با ورود آمریکا و ژاپن به جرگه قدرت‌های بزرگ، رقابت بر سر قدرت وارد مقیاس جهانی می‌شود. به این ترتیب جهان در آستانه ورود به قرن بیستم و تحول قرن، دگرگونی دیگری را در نظام بین‌الملل تجربه کرد که نحوه چینش قدرت‌ها و شکل موازنه قوا را به کلی تغییر داد. دوره انتقالی که قرن نوزدهم را به قرن بیستم متصل می‌کرد در نهایت به چرخش از موازنه چندقطبی به موازنه دوقطبی منتهی شد (نقیب زاده، ۱۳۸۸: ۱۰۱-۱۰۲).

دوره‌های مختلف نظام بین‌الملل در سیستم دوقطبی

جدول زیر به مراحل مختلف نظام دوقطبی جنگ سرد و رفتار دولت‌ها می‌پردازد. نکته قابل توجه آن است که این رفتارها به صورت طیفی از واکنش‌ها بروز می‌کنند و مرز مشخصی بین آنها وجود ندارد، بدین معنا که این رفتارها در هر مرحله از درجات متفاوتی برخوردار هستند یا ممکن است بیش از یک رفتار را از خود بروز دهند.

دوره‌های مختلف نظام بین‌الملل و رفتار دولت‌ها: سیستم دوقطبی

دوره‌های مختلف نظام بین‌الملل	تاریخ دوره‌ها	رفتار دولت‌ها
دوران برزخ یا انتقالی	سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۴۵ میلادی (کنفرانس پستدام)	خود-گسترشی
دوران پیدایش یا شکل‌گیری	سال ۱۹۴۵ میلادی (آزمایش اولین بمب هسته‌ای آمریکا) تا سال ۱۹۵۱ (آزمایش اولین بمب هسته‌ای شوروی)	خود-گسترشی
دوران تثبیت یا نهادینگی	سال ۱۹۵۶ (بحران کانال سوئز) تا ۱۹۶۱ میلادی (بحران موشکی کوبا)	خود-حفاظتی
دوران بلوغ یا تکامل	سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۹ میلادی «دوران تنش زدایی اول»	خود-حفاظتی خود-خویش‌داری
دوران افول و پیری	سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۱ میلادی «دوران تنش زدایی دوم»	خود-خویش‌داری
دوران اضمحلال یا مرگ	دسامبر ۱۹۹۱ (فروپاشی شوروی)	خود-گسترشی

یک. مرحله گذار: از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۴۵ میلادی

مرحله گذار معمولاً بعد از وقوع تغییر و تحولات بنیادین در سیستم بوجود می‌آید. در این مرحله با توجه به اینکه نقش‌ها یا حتی رفتارها حالت الگویی و وضعیت سازمان‌یافته‌ای به خود نگرفته‌اند، بازیگران در روند سیاست‌گذاری و اقدام از آزادی عمل وسیعی برخوردارند و هر یک (به‌خصوص قدرت‌های بزرگ) سعی در تثبیت جایگاه خود در سیستم داشته و می‌خواهند به گونه‌ای ساختار را به نفع خود رقم بزنند (اخوان زنجانی، ۱۳۷۴: ۱۴۰؛ نقل در فرجی، ۱۳۸۹: ۸).

آغاز جنگ جهانی اول در اوت ۱۹۱۴، یکی از نقاط عطف دیگر در تاریخ روابط بود که انتظار ایجاد تحول عظیمی را در نظم بین‌الملل موجب شد. ولی این جنگ، که میان قدرت‌های ناراضی از وضعیت موازنه قوای جهانی و قدرت‌های منتفع از وضعیت آن روز شکل گرفت (سلیمی، ۱۳۹۳: ۲۳۷؛ نقل در طباطبایی و بهرامی، ۱۳۹۷: ۴۷)، تغییرات اساسی در نظم بین‌المللی ایجاد نکرد و ساختار چندقطبی همراه با موازنه و هنجار اشرافیت‌سالاری، هر چند به صورت ضعیف بر سیستم بین‌الملل حاکم بود، جهان را وارد یک دوره انتقالی نمود که در آن ساختارها و هنجارهای موجود به‌طور جدی مورد چالش قرار گرفتند. سیر افول نظام بین‌الملل در جریان جنگ جهانی دوم شتاب بیشتری به خود گرفت. بعد از شکست آلمان و ژاپن، اداره ژاپن به دست آمریکا و کنترل آلمان به دست روس‌ها، آمریکایی‌ها، انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها

افتاد. فرانسه اگرچه رسماً پیروز شده بود اما به خاطر شکست و اشغال آن در سال ۱۹۴۰ بسیار ضعیف بود. انگلستان نیز از لحاظ سیاسی پیروز شده بود؛ اما از لحاظ اقتصادی در وضعیت وخیمی به سر می‌برد و بزودی مستعمرات اصلی خود را از دست داد (طباطبایی و بهرامی، ۱۳۹۷: ۴۷-۴۸). به این ترتیب با کنار رفتن آلمان، فرانسه و انگلستان از صف مدعیان، نظام بین‌الملل اروپایی عملاً وجاهت و کارایی خود را از دست داد. ایالات متحده آمریکا و شوروی که در اوج قدرت و شکوفایی سیاسی-اقتصادی به سر می‌بردند درصدد کسب جایگاه بهتر و قدرتمندتر در نظام بین‌الملل برآمدند. نظام بین‌الملل در این زمان دوره گذار خود را سپری می‌کرد، و مسلماً خود-گسترشی طبیعی‌ترین رفتار دولت‌ها نسبت به تحولات پیش آمده بود. چراکه نبود ساختارهای محدودکننده و سلسله مراتب قدرت این امکان را فراهم می‌ساخت تا دولت‌ها در پی کسب منافع حداکثری و افزایش نفوذ خود در سیستم در حال شکل‌گیری باشند. از این‌رو با وجود آنکه شوروی و آمریکا در یک جبهه متحد بر علیه آلمان می‌جنگیدند و بعد از جنگ نیز به همکاری‌ها بر سر تقسیم جهان ادامه دادند اما وضعیت جدیدی که خود مسبب آن بودند آنها را به تقابل و رقابت تنگاتنگ تا مرز وقوع جنگ جهانی دیگری پیش برد.

دو. دوره پیدایش و شکل‌گیری: از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۱ میلادی

با پایان جنگ جهانی دوم، تضاد منافع میان آمریکا به عنوان رهبر جدید جهان سرمایه‌داری و شوروی به عنوان رهبر اردوگاه سوسیالیست باعث شد که از سال ۱۹۴۷ جهان به دو جبهه متضاد و متخاصم شرق و غرب تقسیم شود. خط این تقسیم از وسط اروپا و از مرکز آلمان می‌گذشت و به صورت حائل بین دو جبهه در آمده بود. پیمان‌ها و سازمان‌هایی که درون هر یک از این دو اردوگاه بوجود آمد باعث شد تا این تقسیم بندی به صورت کاملاً نهادینه درآید. بنابراین دو ابرقدرت شوروی و آمریکا به صورت بازیگران اصلی عرصه روابط بین‌الملل درآمدند و بر مبنای تقسیم جهان به مناطق نفوذ، دو جناح یا دو بلوک و یا دو قطب شرق و غرب به رهبری آن دو بوجود آمد. در نتیجه پایه‌های نظام جدیدی تحت عنوان سیستم دو قطبی در جهان پایه‌گذاری شد (طباطبایی، ۱۳۷۳: ۸۷-۸۸). به این ترتیب فرآیند هنجارسازی در حال انجام بود اما ساختار نظام بین‌الملل تا بعد از اعلام اولین آزمایش موفق بمب اتمی شوروی هنوز به‌طور جدی شکل نگرفته بود. از زمان آزمایش اولین بمب هسته‌ای آمریکا در سال ۱۹۴۵ میلادی تا پیش از ۱۹۵۱ (آزمایش اولین بمب هسته‌ای شوروی) هنوز موازنه عملی و واقعی بین دو قدرت اصلی ایجاد

نشده بود. وقوع اولین انفجارات هسته‌ای شوروی به پیدایش سیستم دوقطبی منجر شد. در این مرحله ساختار تشکیل اما هنوز تثبیت نشده بود. آزادی عمل بازیگران از مرحله‌ی گذار محدودتر بود اما هنوز قواعد ساختاری حاکم بر سیستم بازیگران را محدود نمی‌کرد (فرجی، ۱۳۸۹: ۸).

نقطه عطف هنجارسازی توسط دو ابرقدرت، اعلام دکترین ترومن توسط آمریکا و دکترین جانوف از سوی شوروی بود. دکترین ترومن دکترینی بود که در سال ۱۹۴۷ توسط رئیس‌جمهور آمریکا مطرح شد و بر پایه آن دنیا به دو بخش کشورهای آزاد دموکراتیک و کشورهای کمونیست و غیردموکراتیک تقسیم می‌شد. در ماه مارس آن سال پرزیدنت «ترومن»^۱ در یک نطق تاریخی در مقابل کنگره، تعهد آمریکا را در قبال امنیت و حمایت از استقلال و حاکمیت یونان و ترکیه عنوان کرد. سخنرانی ترومن که اصول آن به دکترین ترومن مشهور شد کمک به کشورهایی را مورد نظر قرار می‌داد که مستقیماً در معرض خطر توسعه‌طلبی شوروی قرار داشتند. اما به زودی معلوم شد که اینگونه تدابیر برای جلوگیری از توسعه نفوذ کمونیسم کافی نیست. زیرا کمونیسم به عنوان یک نیروی فراملی کشورهای دیگر را از درون مورد تهدید قرار می‌دهد. واکنش آمریکا در مقابل این تهدید پنهان طرح مارشال بود. طرح مارشال بازوی اقتصادی دکترین ترومن در اروپا محسوب می‌شد. ژنرال جرج مارشال^۲ سفیر سابق آمریکا در چین و وزیر خارجه این کشور در ژوئن سال ۱۹۴۷ در دانشگاه هاروارد سخنانی مبنی بر آمادگی آمریکا برای کمک مالی به کشورهایی که خواهان بازسازی اقتصادی خود هستند ایراد کرد که بعداً به طرح مارشال مشهور شد. مخاطب مارشال کل اروپا بود ولی پیدا بود که کشورهای زیر سلطه شوروی نمی‌توانستند به این پیشنهاد جواب مثبت بدهند. از طرف دیگر هدف این طرح مبارزه با کمونیسم با سلاح اقتصادی بود. طرح مارشال نقطه‌ی عزیمت جهان به سوی دوقطبی شدن کامل و تعیین حوزه‌های نفوذ دو ابرقدرت بود، زیرا کشورهایی که به طرح مارشال جواب مثبت دادند وابستگی خود را به اردوگاه غرب ثابت کردند و کشورهایی که به این پیشنهاد جواب منفی دادند وابستگی خود را به شوروی نشان دادند. واکنش شوروی در مقابل طرح مارشال ایجاد کمینفرم یا سازمان اطلاعات کمونیستی و اعلام دکترین جانوف بود. استالین در سخنرانی خود به مناسبت سی‌امین سالگرد انقلاب روسیه سخن از رقابت در سطح جهانی بین دو اردوگاه سرمایه‌داری و سوسیالیسم به میان آورد و طرح مارشال را به عنوان تلاشی در جهت تجدید سازمان سرمایه‌داری برای به تعویق انداختن بحران

^۱ Harry S. Truman

^۲ George Catlett Marshall

امپریالیسم معرفی کرد. او در این سخنرانی از احزاب کمونیست جهان تقاضا کرد برای مقابله با تلاش‌های سرمایه‌داری به انضباط بیشتر روی آورند (نقیب زاده، ۱۳۸۸: ۲۵۵؛ نقل در فرجی، ۱۳۸۹: ۹۵). دکترین جانوف یا جانوفیسم، نیز طرح ارائه شده از سوی آندره جانوف^۱ دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی، و دست راست استالین بود که در سپتامبر سال ۱۹۴۷ در نشست هیات‌های کمینفرم در بلگراد در مقابل دکترین ترومن ارائه شد بر پایه آن جهان به دو کمپ امپریالیستی به رهبری آمریکا و دموکراتیک و ضد امپریالیستی به رهبری شوروی تقسیم می‌شد (CVCE.eu). به موجب این طرح، تمامی آثار هنری، فرهنگی و ادبی شوروی می‌بایست بر اساس اصول کمونیسم و در برابر ایده‌های امپریالیستی تولید می‌شدند.

به این ترتیب اگر آمریکا از طریق طرح مارشال و طرح‌های نظامی و سیاسی سلطه‌ی خود را بر اروپای غربی تحکیم می‌بخشید، شوروی نیز از این طریق از سلطه خود بر اروپای شرقی اطمینان حاصل می‌کرد (نقیب زاده، ۱۳۸۸: ۲۵۵-۲۵۶؛ نقل در فرجی، ۱۳۸۹: ۹۶).

ویژگی این دوران وجود سلاح‌های هسته‌ای بود که دو ابر قدرت را از یک جنگ رودررو علیه یکدیگر باز می‌داشت. اگر بلوکی تمایل به جنگ داشت باید خود را برای حداکثر خطر آماده می‌نمود، لذا جنگ‌افزارهای هسته‌ای معادله جدیدی برای دو بلوک به ارمغان آورده بودند. ساختار در نظام دوقطبی به صورت توزیع قدرت بین دو قطب معنا می‌یافت و آنچه موجبات حفظ صلح نسبی را فراهم نموده بود توازن قدرت به ویژه توازن توان اتمی بین دو ابر قدرت بود. همچنین، نظم دوقطبی شامل منازعات ایدئولوژیک بین دو گفتمان غالب سرمایه‌داری و سوسیالیستی بود. فضای جهانی تنها با دو هنجار سرمایه‌داری غرب و سوسیالیستی شرق به الگوسازی رفتاری می‌پرداخت. در بلوک غرب الگوی کاپیتالیستی اقتصادی و سیاسی، طرفداری از نظام دموکراسی، نظام حکومتی چندحزبی، سیستم سرمایه‌داری، بازار آزاد، تجارت آزاد، و مالکیت خصوصی بود. در مقابل، در بلوک شرق اندیشه کمونیستی که در تفکرات مارکس ریشه داشت بر اعمال سیاسی، اقتصادی و حتی اجتماعی حاکم بود. در این سیستم، حکومت و جامعه یکسره توسط دولت کنترل می‌شدند و تنها یک حزب بر جامعه و سیاست حاکم بود. نظام اقتصادی در حوزه ایدئولوژی کمونیستی فلسفه وجودی یافته و به اقتصاد دولتی متکی بود. در نتیجه، پس از جنگ جهانی دوم با توجه به تغییر اساسی در توزیع قدرت بین بازیگران نظام بین‌الملل، و حاکم شدن هنجارهای سرمایه‌داری و سوسیالیستی، نظم بین‌المللی دوقطبی حاکم شد (طباطبایی و بهرامی، ۱۳۹۷: ۴۸-۴۹).

¹ Andrei Zhdanov

سه. مرحله تثبیت یا نهادینگی: از سال ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۱ میلادی

حوادث لهستان و مجارستان و بی‌تفاوتی غرب نسبت به سرکوب این شورش‌ها و موضع آمریکا در قبال بحران سوئز در سال ۱۹۵۶ نشان می‌داد که هر یک از دو ابرقدرت به‌طور ضمنی مناطق نفوذ یکدیگر را محترم می‌شمارند و اجازه ابتکار عمل به زیردستان خود را هم نمی‌دهند (فرجی، ۱۳۸۹: ۹۸). اما مرحله تثبیت و نهادینگی ساختار دوقطبی به‌طور مشخص در جریان حوادث مربوط به بحران کانال سوئز اتفاق افتاد. تا سال ۱۹۵۶ که سرهنگ جمال عبدالناصر از رهبران کودتای مصر موسوم به جنبش افسران آزاد و زمامدار حکومت در آن زمان، فرمان ملی کردن کانال سوئز را اعلام نکرده بود، این کانال تحت مدیریت انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها اداره می‌شد. به دنبال اقدام عبدالناصر در ملی کردن کانال سوئز، فرانسه و بریتانیا ضمن مسدود کردن موجودی‌های مصر در بانک‌های کشورشان به تلاش‌های دیپلماتیک و جلب همکاری آمریکا برای مقابله با مصر دست زدند. اما آمریکا از ترس آنکه مبدا مصر بیش از پیش به شوروی و بلوک شرق نزدیک شود با پیشنهاد آنها موافقت نکرد (غفاریان، ۱۳۸۸: ۳۴). خلاصه آنکه دو کشور بعد از ناامید شدن به دخالت آمریکا خود اقدام به حمله نظامی به مصر نمودند تا کانال را در اختیار بگیرند. اسرائیل نیز در سوی دیگر این اتحاد بود و در حمله به مصر مشارکت کرد. متعاقب این اتفاقات، شوروی برای خالی کردن کانال سوئز لندن و پاریس را به بمباران اتمی تهدید کرد. واکنش آمریکا در این مساله، ابراز ناخرسندی شدید از رفتار خودسرانه انگلیس و فرانسه بود. لذا سریعاً به این دو کشور اولتیماتوم می‌دهد که نیروهای خود را از کانال خارج کنند در غیر این صورت در روابط خود با آنها تجدیدنظر خواهد کرد. مرور این اتفاقات به خوبی نشان می‌دهد که نظام بین‌الملل وارد مرحله جدیدی از فرآیند رشد و تعالی شده است که در آن ساختار دوقطبی میان بلوک شرق و غرب و متحدین آنها به خوبی تثبیت و نهادینه شده است. به طوری که آزادی عمل بازیگران کاملاً محدود می‌شود و هرگونه تصمیمی که برخلاف قواعد ساختاری باشد با شکست و مجازات مواجه می‌شود (اخوان زنجانی، ۱۳۷۴). به عبارت دیگر حتی بازیگران سیستم‌ساز که تعاملات آنها به نظام بین‌الملل شکل می‌دهد و قواعد بازی نظام بین‌الملل جدید را می‌چینند، از این پس خود تابعی از سیستم بین‌الملل می‌شوند.

چهار. دوره بلوغ یا تکامل: از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۹ میلادی

بحران موشکی کوبا در سال‌های ۱۹۶۰-۶۱ میلادی به دوره بلوغ یا تکامل نظام دوقطبی منتهی شد. پیروزی انقلاب ملی کوبا توسط فیدل کاسترو و چه‌گوارا در سال ۱۹۵۹ بر علیه رژیم دیکتاتوری ژنرال باتیستا سرآغاز دور جدیدی از تنش‌ها میان دو بلوک شرق و غرب بود.

امریکا هوادار ضدانقلابیون بود و در مقابل شوروی نیز از انقلابیون کوبا حمایت می‌کرد. در این دوران سیاست سیاه و سفید استالین پایان یافته و بر اساس تصمیم کنگره ۱۹۵۶ حزب کمونیست مقرر شد از هر تلاشی که بتواند به قیام علیه بورژوازی و امپریالیسم منجر شود حمایت به عمل آید. همین سیاست باعث شد تا به تدریج کوبا به سمت شوروی سوق یابد. در سال ۱۹۶۱ آلن دالس رئیس سیا حمله‌ای را به کوبا تدارک دید. هواپیماهای آمریکایی مجهز به علائم هواپیماهای کوبا به هدایت ضدانقلابیون این کشور را بمباران کردند. تعداد اندکی از نیروهای ضدانقلاب طرفدار باتیستا در خلیج خوکها پیاده شدند که همگی دستگیر یا در دریا متواری شدند. این اقدام روابط کوبا و شوروی را مستحکم‌تر ساخت به طوری که در سال ۱۹۶۲ شوروی اعلام کرد هرگونه حمله به خاک کوبا ممکن است امکان یک جنگ جهانی را به دنبال داشته باشد. همچنین شوروی شروع به نصب تعدادی از موشک‌های میان‌برد خود که برخی دارای کلاهک اتمی بودند در خاک این کشور کرد. این تصمیم نه تنها به دلیل محافظت از خاک کوبا بلکه در واکنش به استقرار پایگاه‌های موشکی آمریکایی‌ها در یونان و ترکیه صورت می‌گرفت. امریکا به محض اطلاع از این موضوع به شدت اعتراض کرد و برخی از مشاوران نظامی این کشور تصمیم به حمله هوایی به پایگاه‌های موشکی روسی در کوبا را گرفتند. لذا جهان به مدت یک هفته در التهاب جنگ هسته‌ای قرار گرفت. اما کندی رویکردی احتیاطی اتخاذ نمود و اعلام کرد که جلوی تمام محموله‌ها به کوبا را خواهد گرفت. از سوی دیگر به خروشچف پیشنهاد داد که در صورت جمع‌آوری تمام موشک‌های روسی از خاک کوبا، امریکا نیز موشک‌های میان‌برد خود را از ترکیه و ایتالیا جمع‌آوری کرده و متعهد می‌شوند که هرگز به خاک کوبا حمله نخواهند کرد. شوروی با قبول این پیشنهاد موشک‌های خود را از خاک کوبا جمع‌آوری نمود. به این ترتیب در اوج بحران، رهبران دو کشور بر اساس فرمول MAD^۱ (نابودی قطعی متقابل) که اساس بازدارندگی اتمی است، تصمیم به توقف بحران گرفتند و هر دو از موضع خود عقب‌نشینی کردند. این واقعه نشانه بلوغ و تکامل سیستم و به کارگیری حداکثر خویشتن‌داری بود. بعد از بحران کوبا، دوره دتانت یا تنش زدایی آغاز می‌شود. از برخی اقدامات در این دوران می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- تشبیت بلوک‌بندی شرق و غرب و مذاکرات بین دو ابرقدرت برای اداره جهان
- محدود و انحصاری کردن کلپ اتمی بین دو ابرقدرت با تصویب معاهده NPT در سال ۱۹۷۱
- انجام مذاکرات برای محدودسازی تسلیحات (سالت ۱ و ۲)

^۱ Mutual Assured Destruction

– توافق در این مورد که زورآزمایی قدرت در اروپا باشد و با استقرار موشک‌های میان‌برد دارای کلاهک هسته‌ای در این قاره، نوعی بازدارندگی هسته‌ای در اروپا ایجاد شود. یعنی از این پس تهدید هسته‌ای علیه خاک یکدیگر نباشد، بلکه روی خاک متحدین آنها در اروپا متمرکز گردد.

با توجه به اثرات تخریبی جنگ هسته‌ای، پس از بحران موشکی کوبا کلید شلیک هسته‌ای در اختیار روسای جمهور آمریکا و شوروی قرار گرفت و از دسترس نظامیان خارج شد. همچنین از طریق نصب یک تلفن قرمز در اتاق کار رئیس‌جمهور آمریکا و شوروی، آنها امکان برقراری تماس مستقیم با یکدیگر را برای کنترل اوضاع بدست آوردند.

بازدارندگی هسته‌ای

بازدارندگی هسته‌ای بدین معنا است که در مقابل ضربه اول اتمی، همواره ضربه دومی وجود دارد که توان تخریب آن بزرگتر از ضربه اول است تا به این ترتیب تمایل به حمله از سوی دشمن کاهش یابد. MAD یا نابودگی قطعی متقابل محور اصلی بازدارندگی هسته‌ای است. در توضیح این نظریه والتز بر این نظر است که اعتبار قدرت ضربه دوم منوط به لحاظ نمودن دو مسئله است. اول اینکه آنها باید قادر به زنده ماندن پس از ضربه اول باشند و دوم اینکه باید نشان دهند توانایی ارائه پاسخ کافی (ضربه دوم) به منظور بازداشتن طرف مقابل را دارند (Waltz, 1995: 9). نکته مهم این است که بازدارندگی هسته‌ای حقیقی در حال حاضر بین دو قدرت اصلی یعنی روسیه و آمریکا است و بقیه کشورهای دارنده سلاح هسته‌ای دارای چنین توانی نیستند. مبحث مهم دیگری که در بازدارندگی هسته‌ای مطرح می‌شود مسئله کفایت منطقی^۱ است. این اصطلاح در بحث هسته‌ای یعنی رسیدن به مرحله‌ای از توان هسته‌ای که تنها دارا بودن توان ضربه اول و دوم کفایت می‌کند و بیش از آن اندوختگی هسته‌ای لازم نیست. مذاکرات محدودسازی سلاح‌های هسته‌ای موسوم به سالت^۲ ۱ و ۲ و قراردادهای کاهش سلاح هسته‌ای موسوم به استارت^۳ ۱ و ۲ نتیجه همین تفکر بود.

^۱ Reasonable Sufficiency

^۲ Strategic Armament Limitation Talk- Treaty (SALT)

^۳ Strategic Armament Reduction Treaty (START)

به‌طور کلی سیر خلاصه تحولات میان روابط آمریکا و شوروی در سیستم دوقطبی که شامل فراز و فرودهایی از جنگ سرد و تنش‌زدایی است عبارت است از: ۱- جنگ سرد اول (۱۹۴۵-۱۹۶۱)، ۲- تنش‌زدایی اول (۱۹۶۲-۱۹۷۹)، ۳- جنگ سرد دوم (۱۹۷۹-۱۹۸۵)، ۴- تنش‌زدایی دوم (۱۹۸۵-۱۹۹۱).

پنج. دوره افول یا پیری: از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۱ میلادی

از سال ۱۹۸۵، مرحله افول یا پیری نظام دوقطبی آغاز می‌شود. در این مرحله قواعد حاکم بر ساختار کمی منطف‌تر می‌شود. بازیگران نسبت به مرحله‌ی قبل از آزادی عمل بیشتری برخوردارند. همچنین در ساختار و هنجار شکاف ایجاد شده ولی هنوز قواعد خود را بر بازیگران تحمیل می‌کند (فرجی، ۱۳۸۹: ۸). بعد از بحران موشکی کوبا وقایع متعددی بر نظام بین‌الملل حادث گشت که نشانه‌هایی از تزلزل نظام دوقطبی بود. استقلال یوگسلاوی و رومانی از یک سو و زمینه‌سازی برای وحدت اروپا از سوی دیگر از جمله این رخدادها بود. همچنین افزایش قدرت چین و ژاپن به لحاظ اقتصادی و سیاسی و حضور غیرقابل انکار آنها در صحنه سیاست جهانی حاکی از کاهش سلطه دوقطبی قدرت بود (فرجی، ۱۳۸۹: ۱۰۱). با این حال، دوران افول به‌طور جدی از اعلام سیاست‌های اصلاح سیاسی و بازسازی اقتصادی گورباچف آغاز گشت. روی کارآمدن گورباچف در سال ۱۹۸۵ و اجرای سیاست‌های مذکور به منزله نوشدارویی دیر هنگام بر پیکره‌ی اقتصاد ناتوان و سوسیالیسم شکست خورده روسیه و اقمار آن بود که حالا یکی پس از دیگری در حال جدا شدن و اعلام استقلال بودند. گورباچف به دلیل هزینه‌های سنگین نظامی و اقتصادی جنگ در افغانستان دستور تخلیه نیروها را از این کشور صادر کرد. بنابراین با تضعیف جایگاه شوروی به عنوان یکی از قطب‌های قدرت و افول اصول و مبانی کمونیستی در میان کشورهای بلوک شرق عملاً شکافی عمیق بر پیکره‌ی ساختار و هنجار نظام دوقطبی وارد آمد. البته سیاست خود-تعهدسازی و خود-خویش‌داری باعث شد که آمریکا در آستانه فروپاشی به روسیه کمک کند تا سلاح‌های هسته‌ای خود را از قزاقستان و اوکراین جمع کند و تمایلی به فروپاشی آنی رقیب از خود نشان نمی‌دهد، زیرا به خوبی از این واقعیت آگاه است که در صورت فروپاشی آنی شوروی و حذف ناگهانی یکی از قطب‌های قدرت از سیستم چه آثار مخربی در نظام بین‌الملل به ویژه در بخش اروپای شرقی خواهد داشت. در واقع نیاز بود روند

آزادسازی دولت‌ها به تدریج اتفاق بیافتد تا استقلال کشورهای جدا شده از شوروی حتی‌الامکان با کمترین خشونت و مهار آشوب‌های احتمالی انجام شود.

شش. مرحله اضمحلال یا مرگ: دسامبر ۱۹۹۱ میلادی

برچیده شدن دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ به منزله مهر تایید فروپاشی شوروی و مرگ نظام دوقطبی بود. در این مرحله از نظام بین‌الملل قوانین رفتاری موجود تضعیف شده و نقش تعیین‌کننده‌ای در رفتار بازیگران ندارد و رفته رفته اصول و قواعد رفتاری جدیدی در حال شکل‌گیری است. به این ترتیب بازیگران از آزادی عمل زیادی برخوردارند (اخوان زنجانی، ۱۴: ۱۳۷۴). واکنش دولت‌ها در چنین شرایطی پیگیری گسترده منافع ملی و تلاش برای دستیابی به جایگاه مناسب در نظم جدید نوظهور است. همزمان با روند وحدت دو آلمان در سال ۱۹۹۰ میلادی آزادسازی همه کشورهای اروپای شرقی و انحلال پیمان ورشو محقق گردید. بدین ترتیب، نه تنها سلطه چهل‌وپنج ساله شوروی از اروپای شرقی خاتمه یافت، بلکه روند آزادسازی به درون امپراتوری شوروی نیز سرایت کرد. کشورهای بلاروس، اوکراین، کشورهای حوزه بالتیک و آسیای میانه و قفقاز یکی پس از دیگری اعلام استقلال کردند. شوروی خود نیز با ایدئولوژی مارکسیسم وداع کرد و رژیم دموکراتیک لیبرال را برگزید. به طبع تضعیف موقعیت اتحاد جماهیر شوروی در قالب فدراسیون روسیه آن را از مرتبه ابرقدرت به قدرتی منطقه‌ای تنزل داد و با از بین رفتن یکی از دو قطب قدرت، نظام دوقطبی نیز فروپاشید (نقیب زاده، ۱۳۸۸: ۲۹۰).

نظام بین‌الملل جدید: پساجنگ سرد

با فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱، جهان مجدداً وارد مرحله گذار شده است که در آن همه بازیگران به دنبال گسترش منافع و شکل دادن به نظم جدیدی هستند. برخی از اندیشمندان و سیاستمداران به دنبال ارائه طرح‌ها و ایده‌های مختلفی در مورد ساختار نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد برآمدند. اما منطقی‌ترین ایده، تلقی از این دوران به عنوان پساجنگ سرد^۱ است. دلیل این نام‌گذاری آن است که با گذشت چیزی حدود سه دهه از فروپاشی شوروی و پایان نظام دوقطبی، جهان همچنان در دوران گذاری نسبتاً طولانی به سر می‌برد و تلاش‌ها برای

^۱ Post-Cold War

استقرار یک نظام جایگزین از سوی قدرت‌های بزرگ تاکنون با موفقیت همراه نبوده است. حتی با وجود اقدامات امریکا برای افزایش سیطره اقتصادی، سیاسی و نظامی بر جهان و پر کردن خلا قطب قدرت شوروی، اطلاق وضعیت تک‌قطبی به شرایط کنونی نظام بین‌الملل که برخی نظریه‌پردازان به آن باور دارند، بیشتر به فرضیه‌ای خوشبینانه شباهت دارد گرچه در واقعیت چنین نیست.

تایید وضعیت تک‌قطبی به رهبری امریکا نیازمند تثبیت و نهادینه شدن ساختار و هنجارهایی است که به‌طور مستمر در حال بازتولید منافع و خواسته‌های این کشور بوده و سایر بازیگران از جمله قدرت‌های بزرگ قادر به هم‌اوردی و رقابت در هیچ یک از ابعاد قدرت نباشند. حال آنکه حداقل در دو یا سه حوزه می‌توان رقابت‌های جدی میان روسیه و چین با امریکا مشاهده کرد. نرخ رشد خیره‌کننده تولید ناخالص ملی چین در سال‌های اخیر این کشور را تا رده دوم اقتصاد برتر دنیا و یک رقیب بسیار جدی در برابر امریکا ارتقا داده است. چین این روزها در حال احیای جاده کهن ابریشم و ایجاد شاهراه‌های حیاتی برای گسترش سلطه اقتصادی خود در سراسر جهان است. از طرف دیگر، نگاه ویژه این کشور به افزایش قدرت نظامی و اختصاص میزان قابل توجهی از منابع مالی به این بخش می‌باشد. اهمیت جایگاه سوم چین در بین قدرت‌های نظامی جهان زمانی مشخص می‌شود که رابطه نزدیک و دوستانه این کشور با روسیه دومین قدرت نظامی جهان و رقیب دیرینه امریکا در نظر گرفته شود. اگرچه روسیه به مانند گذشته قدرت دوران طلایی شوروی را ندارد اما هیچ‌گاه هم‌اوردی خود را در عرصه قدرت نظامی به ویژه بازدارندگی هسته‌ای از دست نداده است. روسیه با وجود همه فرازها و فرودهایی که بعد از فروپاشی شوروی متحمل شده امروز در حالی بعد از امریکا همچنان جایگاه برتر قدرت نظامی خود را حفظ کرده که بودجه دفاعی آن با ۴۴ میلیارد دلار حدود یک شانزدهم بودجه دفاعی ۷۱۶ میلیارد دلاری امریکا است (Global firepower, 2019). احیای میراث نظامی عظیم شوروی در قالب اصلاحات کیفی و ساختاری گسترده‌ای در دوره پوتین آغاز شده و مدیران رده بالای روسی را متقاعد کرده است که مسیر بازگشت مقتدرانه این کشور به عرصه نقش‌آفرینی در نظام بین‌الملل احیای قدرت نظامی و سپس تسری آن به سایر وجوه قدرت است. بنابراین، دیدگاه صحیح آن است که نظام بین‌الملل در حال گذار به سر می‌برد و پس‌انگ سرد واژه‌ای مناسب برای تبیین اوضاع کنونی نظام بین‌الملل است.

نتیجه‌گیری

نظام بین‌الملل مجموعه‌ای متشکل از دولتهاست که بعد از پیدایش مسیری مستقل از اجزای خود را درپیش می‌گیرد. از این‌رو با تثبیت آرایش جدید دولتها در سطح بین‌الملل، سیستم دارای الزامات و اقتضائات خاصی در قالب ساختار و هنجار می‌گردد که ویژگی‌های اصلی آن را تشکیل می‌دهند. این ویژگی‌ها به‌طورمستقیم بر رفتار بازیگران تاثیرگذارند و دولتها همواره باید سیاست خارجی خود را در انطباق با نظام بین‌الملل قرار دهند. حتی قدرت‌های بزرگ یا دولتهای سیستم‌سازی که تعاملات آنها به نظام بین‌الملل شکل می‌دهد، پس از نهادینگی ساختار نظام بین‌الملل و ایجاد جبر سیستمی، ناچار به تبعیت از نظام بین‌الملل می‌باشند.

سیستم‌ها فارغ از نوع شان (تک قطبی، دوقطبی یا چندقطبی)، از مرحله پیدایش تا دوران زوال و مرگ، تحولات مختلفی را طی می‌کنند و در واکنش به این تحولات، دولتها نیز رفتارهای مشخصی را از خود بروز می‌دهند. خود-گسترشی، خود-حفاظتی و خود-خویش‌داری سه رفتار رایجی است که از سوی دولتها نسبت به تحولات نظام بین‌الملل اتخاذ می‌گردد. تا قبل از نهادینگی سیستم، یعنی در دوران گذار و پیدایش آن، سیاست خارجی دولتها خود-گسترشی است، یعنی دولتها می‌توانند سیاست توسعه‌طلبی و گسترش منافع ملی را درپیش بگیرند، اما پس از نهادینگی، این سیاست تبدیل به خودکنترلی و حتی خویش‌داری در برابر برخی رویدادها و مسائل می‌شود، به گونه‌ای که دیگر نمی‌توان به شکل آزادانه نسبت به گسترش منافع اقدام کرد فلذا می‌بایست در چارچوب ساختارها و هنجارهای مستقر به مدیریت مسائل نظام بین‌الملل پرداخت.

منابع و مأخذ

- اخوان زنجانی، داریوش (۱۳۷۴)، «ساختار جامعه بین‌الملل و امنیت ملی»، فصلنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۹۱-۹۲، صص ۱۳-۱۷.
- چگنی‌زاده، غلامعلی (۱۳۹۲)، «موازنه قوا و روابط راهبردی چین با ایالات متحده امریکا»، فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره چهارم، زمستان، صص ۲۲۷-۲۶۳.
- حسینی اسفیدواجانی، سیدمهدی (۱۳۸۵)، «سیاست خارجی ایران و نظام بین‌الملل کنونی»، فصلنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۲۳ و ۲۲۴، صص ۱۱۲-۱۲۷.

- حاجی یوسفی، امیرمحمد، محمد محمدیان (۱۳۹۰)، «جایگاه منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران در دهه اول قرن بیست و یکم»، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره دوم، صص ۷۲-۳۳.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۱)، سیاست خارجی جمهور اسلامی ایران، انتشارات سمت، تهران، چاپ چهارم.
- طباطبایی، سید محمد (۱۳۷۳)، روابط بین‌الملل و نظم نوین جهانی، سازمان عقیدتی سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران.
- طباطبایی، سیدمحمد و زهرا بهرامی (۱۳۹۷)، «تداوم دوران گذار در نظام بین‌الملل»، فصلنامه سیاست خارجی، سال سی و دوم، شماره ۲، صص ۳۹-۷۰.
- غفاریان، سیروس (۱۳۸۸)، «تاریخ قرن بیستم؛ بحران کانال سوئز یا ناقلاب دوم مصر»، مجله رشد معلم، شماره ششم، اسفند، صص ۳۲-۳۵.
- فرجی، محمدرضا (۱۳۹۲)، «فرآیند تحول و تکامل در ساختار بین‌الملل»، فصلنامه پارسه، سال ۱۳، شماره ۲۰، صص ۸۹-۱۱۲.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۸)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، انتشارات سمت، تهران، چاپ پانزدهم.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۲)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران، انتشارات سمت، چاپ هشتم.
- میرفخرایی، هوشمند (۱۳۶۶)، «مباحث روابط بین‌الملل: نظریه موازنه قوا»، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۳، تیر و شهریور، صص ۴۸۱-۴۹۲.
- نقیب زاده، احمد (سال ۱۳۸۸)، تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل: از پیمان وستفالی تا امروز، نشر قومس، تهران، چاپ هشتم.
- هنجنی، سیدعلی (۱۳۷۱ و ۱۳۷۲)، «تحولات پیدایش عرف بین‌المللی»، فصلنامه تحقیقات حقوقی، شماره ۱۱ و ۱۲، صص ۲۲۱-۲۷۶.
- Brillard, Philippe & Mohammad-reza Djalili, Les relations internationales, Presses Universitaires de France (PUF), 10e edition 2016.
- Global Firepower (2019), "Military power comparison results for United States of America vs. Russia", <<https://www.globalfirepower.com/countries-comparison-detail.asp?form=form&country1=united-states-of-america&country2=russia&Submit=COMPARE>>
- Roche, Jean-Jacques (1994), Le système international contemporain, Paris: Montchrestien.
- University of Luxembourg (CVCE.eu research), "Andrei (Alexandrovich) Zhdanov", <https://www.cvce.eu/en/obj/andrei_alexandrovich_zhdanov-en-4b7286e3-a833-4fa7-a91a-ec90138b5988.html>
- Waltz, K. N. (1995). Policy Paper 15: Peace, Stability, and Nuclear Weapons. UC San Diego: Institute on Global Conflict and Cooperation. Retrieved from <<https://escholarship.org/uc/item/4cj4z5g2>>
- Wolfers, Arnold (1962). Discord and Collaboration: Essays on International Politics, The Johns Hopkins press, Available on: <<https://archive.org/details/discordandcollab012923mbp/page/n9/mode/2up>>.

